

نشر اکاډيب خواننده را گمراه ونويسنده را رسوا ميکند!

(قسمت دوم)

۳- آقای فضل غنی مجددي که برذخیره بزرگی از اسناد خاندان روحانی با نفوذ مجددي دسترسی دارد، کتابی نوشته زیرنام «افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان» در این کتاب موصوف در مورد قتل امیر حبیب الله خان مینوسد:

«در ساعت ۳، شب ۲۰ فبروری ۱۹۱۹ واقعه مهم سیاسی در تاریخ معاصر افغانستان صورت گرفت که عبارت از قتل امیر مملکت امیر حبیب الله خان بود. قتل امیر صفحه جدید را برای مبارزه داخل خانواده سلطنتی باز نموده و استقراری که تقریباً سی سال را در بر گرفت برهم زد. ...

واقعه قتل سوالات زیاد را به وجود آورده و انداختن تهمت بالای افراد وگروپ ها ممکن است برای مدت زیادی ادامه یابد. اگرچه ما میدانیم- البته از خلال مطالعات تاریخی- که حادثه یا واقعه قتل یک ضربت قوی و سریع بود و شک در باره مرتکبین آن خصوصاً قوای خاص نظامی امیر موجود است، زیرا در معیت امیر قوای بزرگی که در رأس آن شخصیت های عالی مقام دولتی قرار داشتند و در وقت حادثه قتل حاضر بودند که تقدیم معلومات از قوای دولتی و قوماندان های آن قدری در موضوع روشنی خواهد انداخت.

خیمه امیر حبیب الله خان در وسط خیمه های نظامی اش قرار داشت که قوای نظامی امیر چهار حلقه بزرگ را می ساخت. حلقه اول را قوای خاص امیری به نام فرقه «سراوس» تشکیل می داد که تحت قیادت سردار شاه محمودخان برادر محمد نادرخان بود. حلقه دوم رافرقه «رکابی» تشکیل میداد که زیر قیادت سردار شاه ولی خان برادر محمدنادرخان بود. حلقه سوم تحت قیادت سردار احمد علی خان پسرکاکای محمدنادرخان بود. حلقه چهارم تحت قیادت سردار احمدشاه خان پسرکاکای محمدنادرخان بود. در پهلو این چهار فرقه نظامی دو فرقه نظامی مهم دیگر به نام های «فرقه شاهی و فرقه شش اردلی» تحت قیادت جنرال محمدنادرخان قوماندان اعلی نظامی بود.

از خلال مطالعه زمانی که که در آن قتل صورت گرفت دانسته میشود که خیمه امیر زیرکنترول شدید قوای نظامی قرار داشت که تعداد افراد آن به چهار هزار نفر می رسید و قیادت این قوا را خانواده جنرال محمدنادرخان بدست داشت، خانواده ای که امیر عبدالرحمن خان، پسر خود امیر حبیب الله خان را از نزدیکی با ایشان منع نموده بود. با این قوای بزرگ و امنیت قوی [چگونه] شخصی مجهولی توانست در ساعت ۳ شب ۲۰ فبروری ۱۹۱۹ داخل خیمه امیر حبیب الله خان شود و بدون اینکه حاضریشان داخل خیمه احساس نمایند، امیر را به قتل برساند و با وجود فیرتفنگچه بتواند به آرامی از خیمه به سلامت خارج شده ناپدید گردد.»^۱

۴- سید مسعود پوهنیار پسر مرحوم میرسید هاشم خان از پیشگامان جنبش مشروطیت، در مورد قتل امیر حبیب الله خان مینویسد: "به ساعت ۳ بجه بعد از نصف شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ مطابق ۲۱ فبروری ۱۹۱۹م، شجاع الدوله فراش باشی حضور آهسته به خرگاه امیر داخل شده با کمال آرامی تفنگچه را در شقیقه طرف چپ او خالی کرده به سرعت از خیمه خارج شد، اما کرنیل شاه علی رضاخان که شخص قوی و تنومندی بود، او را محکم گرفت لکن در همین اثنا سپه سالار محمدنادرخان که پوستین غزنی چی ابریشمین دوزی دراز سرتا قدم برشانه اش داشت رسیده، قفاق محکم بر روی شاه علی رضاخان زده، قاتل را رها کرد و گفت آرام باشید که اعلیحضرت خواب است، در حالی که او را بخواب ابد فرستاده بودند."^۲

چون در هر چهار روایت فوق یعنی روایت فیض محمدکاتب، غبار و فضل غنی مجددي، و پوهنیار مسعود، کشتن امیر بوسیله تفنگچه مشخص شده و بجز کاتب، سه نفر دیگر از دستگیری ضارب توسط شاه علی رضاخان تذکر داده اند، پس لازم است تا چشمدید های شاه علی رضاخان کندک مشر افسر نوکریوال، از قلم نواسه اش داکتر قطره نیز گزارش یابد.

۵- داکتر سیدهاشم قطره، نواسه کرنیل شاه علی رضا خان در مقالاتی تحت عنوان "گوشه پنهانی از تاریخ" نگاهشته است: «در ساعت سه نیمه شب بیست و یکم ماه حوت^۳ سال ۱۲۹۷ هـ، امیر حبیب الله خان در خوابگاه خودش در کله گوش لغمان، با فیرگلوله ای که در مغزش اصابت کرده بود به قتل رسید. صدای فیر که از خوابگاه امیر برخاسته بود، سروصدایی را در خیمه های اطراف خوابگاه برپا نمود. کرنیل شاه علی رضا افسر حضور که تازه

۱- فضل غنی مجددي، افغانستان در عهد اعلیحضرت امان الله خان (۱۹۱۹-۱۹۲۹) صفحات ۲۴ تا ۲۶

۲- پوهنیار سید مسعود، ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد، ص ۲۱۷

۳- بیست و یکم ماه حوت، به نظر نادرست می آید، منظور نگارنده، بیست و یکم ماه فبروری مطابق اول ماه حوت ۱۲۹۷ است.

نوبت پهره اش را به پایان رسانیده بود و میخواست آماده استراحت شود و هنوز موزه راست را از پا در نیآورده بود که صدای فیر او را به وحشت انداخت و به شتاب جانب خیمه امیر نوید، نرسیده به خوابگاه امیر دید شخصی از در خوابگاه خارج شده به شتاب فرار میکند، اما کرنیل به سرعت خود را به او رسانیده گرفتارش نمود و شخص فرارکننده در اثنای فرار فریاد میکرد، امیر را کشتند، امیر را کشتند. وقتی هم گرفتار شد همان صداها را ادامه داد و در این اثنا سپهسالار نادرخان رسید و به کرنیل حضور امر کرد رهایش کن، چه خبر است، چرا سروصدا میکشید؟ امیر خوابست مزاحم نشوید. کرنیل رسم احترام بجا آورد و گفت: «صدای فیر تفنگچه از خیمه امیر شنیده شد. من دیدم این شخص از خوابگاه امیر خارج شده فرار میکند و داد می زند امیر را کشتند. اکنون گرفتارش کرده ام و تا معلوم نشود که در خیمه امیر چه گذشته است رهایش نمیکنم. سپه سالار دوباره امر کرد رهایش کن. کرنیل پافشاری کرد. سپهسالار خشمگین شد و بر روی کرنیل سیلی نواخت اما کرنیل از امر او سر باز زده و گفت حفظ امنیت وظیفه من است نه از شما، سپهسالار ناچار صحنه را رها کرد و رفت.

شخص در حال فرار که تفنگچه هم با خود داشت شجاع الدوله یکی از نزدیکان و معتمدین دربار بود. بزودی آوازه قتل امیر توسط شجاع الدوله در خیمه ها پیچید. مداخله صریح سپهسالار برای رهائی قاتل او را هم مورد سوء ظن قرار داد. بناءً به امر نصرالله خان نایب السلطنه که او نیز با امیر در شکارگاه بود، سپه سالار و برادرانش گرفتار شدند و با قاتل محبوس گردیدند. بلافاصله به موافقه اراکین دولت که همکاب امیر بودند، نایب السلطنه نصرالله خان به حیث جانشین امیر انتخاب گردید.^۴

۶- میر محمد صدیق فرهنگ، از قول حافظ سیف الله خان، سفیر هند برتانوی که همراه امیر به جلال آباد رفته بود، مینویسد که سفیر در گزارش خود به حکومت هند برتانوی، شاه ولی خان برادر سپهسالار نادرخان را بحیث قاتل امیر معرفی کرده بود، اما فرهنگ اضافه میکند که آقای غبار نویسنده و مورخ که در سالهای اول پادشاهی امان الله خان یعنی اندکی پس از واقعه امیر، در وزارت امنیت و بعد در ریاست تنظیمیه هرات همکار نزدیک شجاع الدوله بود، از زبان خود او (شجاع الدوله) روایت کرد که در کشتن امیر بدست خود اعتراف نمود.^۵

۷- مهدی فرخ سفیر ایران در عهد امانی در کتاب خود (تاریخ سیاسی افغانستان) نیر قتل امیر حبیب الله خان را بدو نفر از اهل دربار، یکی شجاع الدوله خان و دیگری سردار احمد شاه خان پسر عموی سپهسالار نادرخان نسبت داده ولی بر شجاع الدوله بیشتر تاکید کرده و علت آن را کینه ای دانسته است که شجاع الدوله از امیر در دل گرفته بود. زیرا در یکی از سفرهای امیر، دیرک خیمه امیر کج نصب شده بود و امیر بر شجاع الدوله چنان خشم گرفت که او را مورد ضرب و شتم قرار داد تا آنجا که دهن و دندان هایش را شکست.^۶

اکنون که به سوابق موضوع تا حدی آگاهی حاصل شد میتوان به نتایج آتی دست یافت :

- ۱- امیر با چهار هزار عسکر و افسر و صاحب منصبان عالی رتبه و غلام بچه گان درباری بمنظور تأمین امنیت محیط شکار و خوابگاه و نشان دادن دبدبه خود به لغمان رفته بود.
- ۲- خیمه امیر در میان چهار حلقه از محافظان و پهره داران و کشیک چیان و اردلیان نظامی برپا شده بود که ۱۷ دسته پهره دار هر یک به فاصله چند گام (شاید دو یا سه متر دور از هم) ایستاده بودند.
- ۳- خیمه های این چهار هزار سپاه و صاحب منصب باید اقلأ ۱۰۰۰ متر در حدود چهار صد متر در چهار صد متر یعنی تقریباً نیم کیلومتر در نیم کیلومتر را احتوا کرده باشد. داخل شدن شخص غریبه در این ساحه از نظر پهره داران پنهان شده نمیتوانست.
- ۴- در این ساحه که حریم شاهی خوانده میشد، هیچ خزنده و پرنده ای بدون اجازه مقامات مسئول حق دخول و یا خروج را نداشت.
- ۵- در اطراف خیمه شاه، بجز سردار نصرالله خان نایب السلطنه و شهزاده عنایت الله معین السلطنه و ایشیک آقاسی حضور (وزیر دربار) و محمودولی خان سرجماعه غلام بچه گان و شجاع الدوله خان فراش باشی و صاحب منصبان مورد اعتماد و نوکر یوال و سپهسالار محمد نادرخان، و سردار شاه ولی خان رکاب باشی و سردار شاه محمودخان سراسر سپور، سردار احمد شاه خان، و چند تن دیگر از اراکین دربار کس دیگری حق نزدیک شدن به خیمه امیر را نداشت.
- ۶- تمام گزارش ها در این نکته متفق القول اند که قتل امیر بوسیله تفنگچه و محل ضربه در بیخ گوش امیر صورت گرفته است نه توسط قمه یا خنجر.
- ۷- هیچ کس از شاهدان عینی نگفته اند که امیر بوسیله خنجر یا سیالوه یا سرنیزه در ناحیه سینه اش کشته شده است. بجز آقای صدیق و طنمل در داستان بچه فلمی اش.

^۴ - خاطرات حسن آبیگ، ترجمه و تحشیه فضل الرحمن فاضل، چاپ دوم، حواشی ص ۱۶۲

^۵ - فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر ج ۱، صفحات ۴۶۸ - ۴۶۹

^۶ - سید مهدی فرخ، تاریخ سیاسی افغانستان، چاپ دوم، صفحات ۴۳۰ - ۴۳۱

۸- مؤرخین وحتى نوکریوال خیمه امیر، شاه علی رضا در همان ساعت ۳ شب ۲۱ فیروی، گفته است که قاتل را دستگیر کرده ولی سپهسالار نادرخان قاتل را از چنگ او رها ساخته است و آن شخص یا شجاع الدوله فرشباشی دربار ویا شاه ولی خان برادر سپهسالار ویا سردار احمدشاه خان پسرعموی سپهسالار بوده است. گرچه که در فرجام شخص شاه علی رضاخان به عنوان قاتل اعدام گردید.

با درنظرداشت نکات فوق، حال اگر کسی پیدا شود وبگوید که آنچه مؤرخین وشاهدان عینی از واقعه قتل امیر گفته اند وثبت تاریخ کرده اند، همه دروغ است و فقط آنچه آقای وطنمل شنیده و روایت کرده درست است، آیا کسی به چنین روایتی غیر مستند وفاقد مدرک وبرهان منطقی ارزشی قایل خواهد شد؟ به فکرمن که نه، زیرا که بدون مدرک وسند امروزه چنین ادعایی را کسی قبول نمیکند و باید هم که قبول نکنند.

متهمان قتل امیراز نظرشاه علی رضاخان کیها بودند؟

فیض محمدکاتب، مؤرخ رسمی دربار امیر حبیب الله خان وامیر نصرالله خان حادثه قتل امیر وپیامدهای آنرا در جلد چهارم سراج التواریخ نوشته که ۹۰ صفحه را در برگرفته است. با توجه به این گزارش ها برخی از رخدادها خیلی شگفت انگیزمینماید. او جریان حادثه قتل امیرحبیب الله خان و پیامدها اقدامات سردار نصرالله خان که به شورش سپاه جلال آباد ودر غل ورنجیرکشیدن خاندان سپهسالار نادرخان و سرانجام به سقوط امارت شش روزه امیر جدید وسلطنت امیر امان الله خان منتج گردید، بطور روزمره وحتى ساعت واردر سراج التواریخ ثبت وضبط کرده است. با توجه به گزارش اومطلب را پی میگیریم وسی خواهدشد تا در مواردی ادبیات خو دمؤرخ(فیض محمدکاتب) بکارگرفته شود.

بروایت سراج التواریخ، بلافاصله بعد از شنیدن صدای تفنگچه در خیمه امیر، نایب السلطنه نصرالله خان و شهزاده عنایت الله خان ودیگر رجال بزرگ نظامی از خیمه های خود برآمده و به درخیمه امیر جمع شدند، شهزاده عنایت بربالین پدر رفت وجسد بیجان پدررا در آغوش گرفت واشک ریخت، مگرنایب السلطنه از دیدن جسد خون آلود برادرومحل فیرتفنگچه برسراو امتناع ورزید، و نیزهینتی برای تحقیق موضوع تعیین نمود تا قاتل را پیدا ودستگیر کند، گوئی او میدانست که قتل برای آن صورت گرفته تا او را به سلطنت برسانند، لهذا حتی از افسر نوکریوال شاه علی رضاخان هم نپرسید که قتل چگونه واقع شده و پهره دار کی بوده آیا قاتل را دیده یا خیر؟ و به حاضرین گفت قاتل معلوم نیست ونمیتوان با حدس وگمان کسی را متهم کرد.^۷ شاه علی رضا خان نیز از مشاهده اوضاع عجالتاً خاموشی اختیار کرد. فردای شب ترور امیر روز پنجشنبه(۲۱ فیروری) نعش امیر توسط موتراز لغمان به جلال آبا انتقال داده شد ودر میدان گلف به خاک سپرده شد، واما قبل از اینکه امیر را بخاک بپسارند، علی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی به حاضرین گفت: تا جانشین امیر تعیین نگرده، نعش امیرسابق به خاک سپرده نمیشود وبعد دست خود را برای بیعت با سردار نصرالله خان پیش کرد، مگر شهزاده عنایت الله خان دست علی احمدخان را پس زد وخود اولتر به عمومی خود دست بیعت دراز نمود وبه تبعیت از وی سایر حضارواراکین نظامی وملکی به نایب السلطنه نصرالله خان اظهار بیعت نمودند و او امیر گردید ومیت بخاک سپرده شد.

روز جمعه دوم حوت ۱۲۹۷، درحالی که شجاع الدوله نخستین فرمان امیر نصرالله خان را درکابل به شهزاده امان الله خان تقدیم میکرد، امیر نصرالله خان برای اطلاع سپاه از مرگ امیر وازدیاد دو روپیه درمعاش عساکر به قشله نظامی رفت وسپهسالار نادرخان، سپاه را برای رسم تعظیم از نایب السلطنه به سلامی وادای احترام هدایت کرد. سپس امیر نصرالله خان از قتل امیر بدست شخص نامعلومی وامارت خودبجای برادر یاد کرد. سپاه از شنیدن این خبربه ناله وشیون افتاد، امیر آنها را به سکوت فراخواند وگفت: «ما وشما خادم اسلامیم، نه چاکر یک تنی که از بهیوده گردی وطریق هوا وهوس نوردی، خودش کشته دست تقدیر آمد. اکنون شماراست که در حمایت اسلام بکوشید و چشم از حقوقی که دارید ومکلف به آن هستید نپوشید ومردانه وار کمر همت به خدمت دین سید المرسلین وحراست ملک ومال وجان وناموس مسلمین چست بریندید. این ناله وگریه کارمردان نیست.^۸ سپس سردار عنایت الله خان سخنرانی نمود واز بیعت خود به عمش یادآور گردید و با شنیدن سخنان او رجال نظامی وسپهسالار نادرخان که تا آن لحظه از امیر شدن نصرالله خان اطلاعی نداشت مطلع شدند وبه وی بیعت کردند. امیرجدید به قصرشاهی بازگشت.

روز یکشنبه ۲۱ جمادی اول (۲۴ فیروی) شاه علی رضا با سپاه لغمان به جلال آباد رسید وخود بحضور امیر نصرالله خان رفت و عرض فاتحه و بیعت نمود و به قشله نظامی برگشت. فیض محمد کاتب، متذکر میشود که " پس از ورود اردوی کله گوش ولماقان، در افواه جمهور انام سمر ومشتهر گشت که احمدشاه خان سراسپور، امیر میرور را به قتل رسانیده است.^۹ " معلوم میشود که شاه علی خان رضا خان دیگر نمیتوانسته خاموشی اختیار کند وواقعه دستگیری

^۷ -سراج التواریخ، جلد ۴؛ بخش سوم، ص ۶۲۳ بعد

^۸ -سراج التواریخ، همان جلد، ص ۶۳۰

^۹ -سراج التواریخ، جلد ۴ قسمت سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۶۶۳

قاتل ورهائی او توسط سپهسالار را به زیردستان وسایر افسران حکایت کرده است. بنابراین کاتب هم اشاره میکند که: شاه علی رضا خان کرنیل، از زبان کشیک چیان خیمه امیر در کله گوش شنیده بود که: "احمدشاه خان سر میر اسپور، امیر مغفور را به قتل رسانده بود"^{۱۰}

این آوازه ها زمانی به وخامت گرائید که شجاع الدوله خان وملا غلام و همراهان شاه بابلاغیه ها و فرمان های شاه امان الله عنوانی مردم وامیر نصرالله خان به جلال آباد رسیدند وخبر سلطنت وامارت شهزاده امان الله در میان مردم وسپاه در قشله نظامی پخش گردید. امیر نصرالله خان که از سوی امان الله دچار تشویش واضطراب بود، همینکه نامه مردم کابل وفرمان امیر امان الله بدستش رسید و آنرا قرائت کرد، چنان منویات خود را باخت که میخواست هماندم از بیعت خود به امان الله خبر دهد، ولی مخالفت های مرزا محمد حسین مستوفی وتشویق وتلقین اوبه مقاومت وجنگ با سپاه کابل، نصرالله خان را از عزمش منصرف ساخت و به تلاش های بیهوده ای واداشت.

شورش سپاه ودرغل وزولانه افتادن سپهسالار نادرخان:

روز چهار شنبه (۲۴ جمادی الاول/۷حوت ۱۲۹۷ش^{۱۱}) سپاه در قرارگاه نظامی جلال اباد دست بشورش زدند وخوهران قاتل امیر حبیب الله خان و قتل وی شدند. سپاهیان از میان خود یک نفر سرباز هراتی را بنام غلام رسول به حیث وکیل وقوماندان خود برگزیدند. سپهسالار نادر خان با اطلاع از شورش سپاه، برای خاموش کردن غایله بسوی قرارگاه نظامی حرکت نمود. دو برادرش شاه محمودخان وبرگد محمدعلی خان نیز وی راهمراهی کردند، همینکه سپهسالار وارد قشله نظامی شد، عساکر جلو اسپش را گرفتند و او را از اسب بزیر آوردند ومحبوس کردند وبا همراهان وی نیز عین عمل را انجام دادند. بزودی خبر حبس سپهسالار وبرادرانش به سردار محمدیوسف خان مصاحب خاص امیر شهید، وسردار فتح محمدخان امین العسس ومحمد عزیزخان ایشیک آقاسی خارجه، واحمدشاه خان سر میر اسپور و احمدعلی خان سرخان اسپور، که در محل اقامت شاه محمودخان، باهم نشسته بودند رسید و آنها را سخت مضطرب و پریشان ساخت. متعاقباً امیر نصرالله خان نیز از بلوای سپاه مطلع گردید، فوراً کس فرستاد و شهزاده عنایت الله خان نایب السلطنه ومیرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک وعلی احمدخان ایشیک آقاسی ملکی را- که دوفتر اولی آماده رفتن به تگاو ونجرباب برای جمع آوری لشکر برای جنگ با امیر امان الله خان بودند- احضار کرد ودستور داد تا به قشله بروند و سپهسالار را از دست عساکر رها کرده معلوم نمایند که عساکرچی میخواهند؟

آنها نزد سپاه رفتند و برگشتند وبه امیر نصرالله خان عرض کردند که عساکر قاتل یا قاتلین امیر شهید را میخواهند وسپهسالار را بخاطر اینکه نتوانسته از امیر بدرستی حفاظت نماید وبه سبب غفلت او امیر به قتل رسیده، لهذا تا سپردن قاتل بدست عساکر، وی در حبس خواهد بود. امیر دو نفر روحانی با نفوذ محل(صاحب جان پاچا ونقیب صاحب) را نزد عساکر فرستاد، آنها از سپاه پرسیدند شما چکسی را قاتل امیر میدانید، بگوئید تا او را به شما تحویل دهیم ودست از فتنه کوتاه کنید! وکیل سپاه گفت ما فتنه نمیخواهم فقط قاتل را میخواهیم. هر دو روحانی بازگشتند وبه امیر نصرالله خان گفتند که: «ایشان به جز قاتل امیر هیچ چیز دیگر نمیخواهند وعزم تخریب حصار واسلامیت ونهب وغارت را جزم ندارند.وکسانی را که قاتل میدانند، دلایل بر اثبات قاتل بودن آنان را اقامت مینمایند ونام به نام نوشته داده اند... وچون نامنویس را که کرنیل شاه علی رضا خان به خط خود رقم کرده بود، به دست امیر نصرالله خان دادند، مکشوف افتاد که غلام بچه گان خاص وحضوری وبرادران سپهسالار را که همه در کله گوش ومحرم خلوت وجلوت با امیر شهید بودند ودر شب وروز وگاه وبیگاه حایل ومانع از دخول وخروج خود، در هنگام خواب وبیداری اعلیحضرتش نداشتند، رقم کرده بود که فرستاده شوند. وامیر نصرالله خان امر نمود که همه را قرار نام نویس فوجی به دست آورده نزد فوجی گسیل نمایند وسپاهیان نوبتی خدمت، چپ و راست، در پی اسامی افتاده و از جمله محمدولیخان سرجماعه غلام بچه گان خاص را که با علیاحضرت معلومات از بلوای فوج حاصل کرده به سواری موتر، راه کابل بر گرفته وشجاع الدوله فراس باشی، که در شب چنانچه گذشت گریخته بود، نیافته ودیگران را پیهم بدست آورده، محبوس ورهسپر لشکرگاه ساختن آغاز نهادند.»^{۱۲}

کاتب می افزاید که: «مقارن این حال، جمعی از سپاهیان نظام که از نشر اعلان ماهی بیست رویه تتخواه که اعلیحضرت امیر امان الله خان در مجامع ومساجد ومعابر وشوارع در تاریکی شب امر افگندن کرده وبه دست ایشان افتاده، آهنگ بلوا وخونخواهی امیر شهید را بهانه قرار داده بودند، نعره زنان و چهاریارگویان، از لشکرگاه به درب سرا ونشیمین گاه عنایت الله خان شده، خواستار اجازت قتل سپهسالار محمدنادرخان آمدند و او در پاسخ استدعای ایشان فرمود که تنها از کشتن سپهسالار چه حاصل خواهند کرد و از قطع کردن شاخی از شجره خبیثه چه خواهند یافت وبه

^{۱۰} -سراج التواریخ، همان چاپ، ص ۶۶۲

^{۱۱} -متنی که قبل از این به سایت دعوت نت وتول افغان فرستاده شده، روز چهارشنبه ۲۴ جمادی الاول معادل ۲۸ فیبروری، روز تاج پوشی شاه امان الله قید شده که اشتباه است، زیراتاج پوشی امیر امان الله در روز نهم حوت صورت گرفته که معادل ۲۹ فیبروری ۱۹۱۹ است.

^{۱۲} -سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۰-۷۰۲

کدام تمنا و آرزو نایل خواهند گشت؟ پس باید این گونه درخت بارور تلخ را از بیخ وین قلع و قمع کرد و از ریشه بایست کشید و کار عقل نیست که به بریدن غصنی اکتفا بنمائید و او هر چه از این سخنان به سپاهیان فرمود، ایشان هیچ به گوش قبول نشنوده سخت ایستادند و اصرار کردند که در حال امر کنید و اجازت دهید که سپهسالار را بر خاک قبر و لینعم شهید خود کشیم و بکشیم، بعد درخت را از ریشه بر می آوریم و هر قدر شهزاده تکرار کرد، ایشان گفتار او رانشنیده در خواهش اسرار کردند تا که شهزاده مجبور گردیده فرمود خوبست شما مراجعت کنید، من نیز در عسکرگاه می آیم، بعد به حضورم او را از دم تیغ بگذارید. و از این مژده و نوید و وعده دادن شهزاده عنایت الله خان، سپاهیان نعره خوشی و خرسندی به جوش و خروش برکشیده و کلاه های خود را به دست خود در هوا انداخته، دعا کنان و ثنا خوانان از باغ شاهی برآمده، روی عودت سوی لشکرگاه نهادند. و چون شهزاده عنایت الله خان از گرفتاری به حضور عم خود و راه چاره جستن با او در عسکرگاه رفتن نتوانست، تا که به ساعت چهار از روز چهارشنبه مذکور سپاهیان سپهسالار و شاه محمودخان سراوس و محمدعلی خان برگد برادران او را غل و زنجیر به گردن انداخته و بر عراده شکسته حمل و جانب جای شهزاده عنایت الله خان از اقامتگاه سپاه نقل دادند که اجازت حاصل نموده، هر سه تن را بر تربت پاک شهید هلاک سازند و در این وقت شهزاده که در جای خود نبود و با عم معظم خود خلوت داشت، عمش با او قرار داد که امارت به او مفوظ گردیده، خود امیر نصرالله خان به بهانه سفر مکه و گزاردن افعال حج از خاک افغانستان بیرون شتابد و آنگاه که آتش فتنه خاموش گردد و جوش و خروش برداشته شود، از مکه معظمه زاد هال الله شرفاً باز گشته به اتفاق مواظب امور امارت شوند و یا به یک یا دو تن خود واگذار آیند و بر این قرار در سجل عهد و سوگند نگار داده امضا کردند.^{۱۳}

این هنگامه سبب شد که مصاحبان خاص امیر شهید به فکر فرار بیفتند و ساعت ۸ شام چهارشنبه بجانب بدر بروند، شاه ولی خان رکاب باشی هم هشت سرباز را مسلح و موظف کرد تا آنها را تا کابل همراهی کند، اما قبل از ساعت ۸ شام مصاحبان به این تصور که اگر فرار کنند، میباید سپهسالار محمد نادرخان و شاه محمودخان و محمدعلی خان که در منزل سردار عنایت الله خان در غل و زنجیر کشیده شده اند، به قتل برسند، از تصمیم فرار منصرف شدند. مگر شیر احمدخان ایشیک آقاسی مصمم به فرار شد و بر اسب خود سوار و در راه کابل روان گردید. هنوز چند قدمی نرفته بود که دید پنجاه شصت عسکر مسلح با چراغ های ارکین بسوی خانه مصاحبان روانند، دانست که قصد گرفتاری آنها را دارند. اندکی بعد سپاهیان به داخل منزل مصاحبان شده، سردار محمدیوسف خان و سردار محمدآصف خان و سردار محمدعزیز خان ایشیک آقاسی خارجه و شاه ولیخان رکاب باشی و احمدشاه خان سر میر اسپور را با سایر مردان خانواده دست بسته بیرون آوردند، و شیر احمدخان را نیز از اسب بزیر کشیدند و "همه را در جای شهزاده عنایت الله خان برده و در حجره های حبس و قید انداختند و مجموعه همه را که پانزده تن میشدند، غل به گردن و بند برپای کشیدند."^{۱۴}

بدینسان بقول فیض محمد کاتب، «پانزده تن از خاندان سپهسالار محمد نادرخان از قبیل پدر و برادر و عم و عمزاده و شوهر عمه و عمه زاده و چهارده نفر از غلام بچه گان خاص و حضوری امیر شهید گرفتار دست سپاهیان نظام و مغلول و محبوس گردیده، دو چار یاس و هراس آمدند و شب را بدون اکل و نان و شرب آب به سر برده، دوتن از سپاهیان نیز با ایشان در حجره تنگی بر بستر حراست محبوسین خوابیدند و پس از طلوع آفتاب روز پنجشنبه ۲۵ پنجم جمادی الاول، به ساعت ۸ صبح شخصی غلام رسول خان از غرفه جانب ایشان نگریسته و سپهسالار او را دیده شناخت و به اندرون محبسش خواسته به دیگران معرفی کرد که وکیل فوجی همین کس است... او قتل امیر را به همه نسبت داده گفت که قاتل از شما خارج نیست، زیرا که از مدت قبل در افواه افتاده بود که غلام بچه گان و خاصان دربار در قتل امیر کمر بسته و با هم در این امر سازگار آمده اند. و اکنون که شما را لشکریان گرفتار ساخته اند، پس از تحقیق و تدقیق غامض مکشوف میشود که قاتل کیست و اگر شما و غیره گرفتاران قاتل یا معاون قاتل نبودید، البته بدو آسیب و ضرری رها خواهید شد.»^{۱۵}

کاتب در مورد گرفتاری **مستوفی الممالک** میگوید: وکیل سپاه غلام رسول خان هدایت داده بود که علی احمدخان ایشیک آقاسی و مستوفی الممالک میرزا محمد حسین خان نیز باید دستگیر شوند، وقتی عساکر به عقب علی احمدخان رفتند وی به بهانه ای خود را از چنگ عساکر نجات داده جانب کابل فرار کرد ولی مستوفی الممالک دروازه خود را بروی عساکر نکشود و با تفنگچه خود فیر کرد. این امر خشم و غضب عساکر را برانگیخت و یکی از آن میان به قشله عسکری شتافته موضوع را به اطلاع دیگران رساند و از آنسو عساکر چند عراده توپ را برای کوبیدن منزل میرزا محمد حسین خان مستوفی بیرون کشیدند و دیوار های منزل مستوفی را با خاک یکسان نمودند و خود مستوفی را کشتن کشتن بیرون آوردند. کاتب میگوید: «محمد حسین خان را با سر برهنه و لای و لجن به روی مالیده و دست بر عقب بسته، پای پیاده به کمال ذلت و فضحیت چون حیوان قلاذه به گردن انداخته، کشتن کشتن و سقط و دشنام گویان داخل لشکرگاه کردند. و سپاهیان با سرنیزه تفنگ بر او تاخته، بلا درنگ آهنگ هلاک و به خاک انداختنش نمودند. در عین

^{۱۳} -سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۴

^{۱۴} -سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۵-۷۰۶

^{۱۵} -سراج التواریخ، جلد ۴، بخش سوم، چاپ ۱۳۹۰ کابل، ص ۷۰۷

هجوم و ازدحام، برگد محمدانورخان به عزم اینکه لک ها رویه از مال دولت و عجزه ملت که سالها به جور و اکراه و رشوت اخذ و جمع کرده و هزاران نفر را از اعیان و اشراف و مامورین را به دسیسه و اعتساف، خامن برباد دمار و هلاک داده است، اگر کشته شود، همه تلف و ضایع میگردد، پس خود رابدوش او انداخته، برگردنش سوار شد و پایهای خویش را از دو طرف بر سینه اش اویخته، هر دو دست بر سرش گرفت و در ظاهر چون حمارش سوار آمد و در باطن از هدف نوک سر نیزه شدنش نجات داد، زیرا که سپاهیان از بیم آسیب رسیدن به برگد محمدانور خان، ترک حمله کرده، سر نیزه خود را حواله او نکردند. وهم چنان محمدانورخان بردوش او سوار، از لای و لجن به کمال بد حالی در میرزش کشانیده و محمدانورخان از دوشش فرود گشته، به اندرون بیت الخلاء مقید داشتند و درب مکان را بر سرش قفل زدند. در این حال جنرال عبدالرحیم خان سراز اورسی کشیده و سپاهیان را از قتل میرزا محمدحسین خان مانع آمد فرمود که اگر خون ناپاک و نجس این خوک بی باک را بریزید، گویا در حقیقت زیان بزرگی به دولت رسانیده و منافع هنگفتی را که در نزد اوست، ضایع و تلف خواهید نمود. پس بهتر است که او را زنده گسیل کابل نمائید تا دولت پول و مال خود را از نزد او اخذ و قبض نموده، بعد هلاکش سازد و از این گفتار و ممانعت جنرال عبدالرحیم خان، سپاهیان پراکنده شده دست از قتل او برداشتند.»^{۱۶}

فیض محمد می افزاید که «در روز شنبه بیست و هفتم (جمادی الاول)، نظامیان به امر ایشیک آقاسی محمودخان، که از طرف اعلیحضرت امیر امان الله خان، وارد جلال آباد شده بود، دست به کار فرستادن محبوسین در کابل اقدام نموده و گرفتاران دست خود را که به نام قتل امیر شهید در سلاسل و اغلال انداخته بودند، بر عراده های حمل اقبال برنشانیده به حفاظت دسته ای از سپاهیان و سالاری کرنیل شاه علی رضا خان رهگرای دار السلطنه ساختند.»^{۱۷}

در کابل البته بدستور امیر امان الله خان غل و زولانه از دست و پای سپهسالار و متهمین برداشته شد و موضوع قتل مورد تحقیق قرار گرفت و سپس به محاکمه سپرده شد. از آنجایی که سپهسالار نادرخان دستگیری و به زنجیر و زولانه کشیدن خود و خانواده خود را از شاه علی رضا خان میدانست، با تمام توانش سعی نمود تا اتهام قتل را از خود دور و بردوش شاه علی رضا خان بیندازد، در نتیجه به قول غبار، در کابل شخصی بنام فتح علیخان جاغوری از خاندان سردار شیرعلی خان جاغوری به دروغ شهادت داد که او قاتل را دیده و می شناسد و او جز شاه علی رضاخان کسی دیگر نیست. در نتیجه شاه علی رضا محکوم به اعدام شد و سایر متهمین قتل امیر آزاد شدند. شاه امان الله پس از ابلاغ حکم قاضی محکمه از جایش بلند شد و شمشیر از نیام کشیده دوباره در نیام کرد و گفت من از ریختن خون محکوم درگذشتم. «در حالی که در تمام حلقه های پایتخت علناً گفته میشد که قاتل امیر حبیب الله خان، شجاع الدوله فراش باشی (عضو جمعیت سری دربار) است نه کسی دیگری. همین شخص بود که در دوره امیر امان الله خان امین العسس کابل، وزیر امنیت عمومی، رئیس هیئت تنظیمیه هرات، و آخر وزیر مختار افغانی در لندن گردید. انگلیسها او را بد می دیدند و در سقوط دولت امانیه او را از لندن اخراج کردند. شجاع الدوله خان در برلین مقیم گردید و در همانجا حین جنگ دوم جهانی وفات کرد. مستوفی الممالک مرزا محمدحسین خان در ۱۲ ثور ۱۲۹۸ (۱۹۱۹) در باغ ارگ از درختی اویخته شد.»^{۱۸}

ادامه دارد

۱۶- سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۱۲

۱۷- سراج التواریخ، ج ۴، قسمت سوم، ص ۷۱۳

۱۸- غبار، ج ۱، ص ۷۴۵